



پادشاهانی برای سقوط

یهورام، پسر یهو شافط پادشاه یهودا شد.

یهورام با علیا، دختر اخاب و ابنابیل ازدواج کرده بود و مثل آنها هر چیزیکه در نظر خدا پلید بود به انجام می‌رساند.

ولی خدا قصد نداشت یهودا را تابد کند چون به داوود وعده داده بود که نسل او تا ابد سلطنت خواهد کرد.

در طول هشت سال سلطنت کوتاه یهورام، اروج بر علیه اسرائیل شورش کرد و پیروز شد.



بعد از اینکه یهورام پادشاه اسرائیل در جنگ با آرامی‌ها زخمی شد، اخربا برای عیادت او به یزرعیل رفت.



یهورام در چهل سالگی فردو پسرش اخربا، یکم دین از پادشاهان پلید، جانشین او شد ولی فقط یک سال بر یهودا سلطنت کرد.



سریع حاضر شو و این
کوزه‌ی روغن زیتون رو بگیر
و به راموت جلعاد ببر.
جای فلوته دور از
همراهانش ببر.



روغن
زیتون رو روی
سرش بریز و بگو:
«فراوند می‌فرماید: تو را
به پادشاهی اسرائیل
مسح کنم.»
بعد در را باز کن
و به سرعت آنها را
ترک کن!



فرمانده!
برای شما پیامی
دارم.

برای
کدوم یکی از ما؟

برای
شما، فرمانده.



فانان اخاب تابور
فواهد شد.

سرنوشت فانان اخاب
مانند فانان یربعام و
فانان بعشا فواهد شد.

سگ‌ها ایزابل را در زمین
یزریل می‌خورند و هیچ‌کس او
را دغن نخواهد کرد.



فراوند
می‌فرماید: «شما را به پادشاهی
اسرائیل مسح کنم.»

شما باید فانان سروتان یعنی اخاب را تابور کنید، و من انتقام خون
انبیای خدمتگزارم و تمام خدمتگزاران خدا را که ایزابل ریخته از او می‌گیرم.



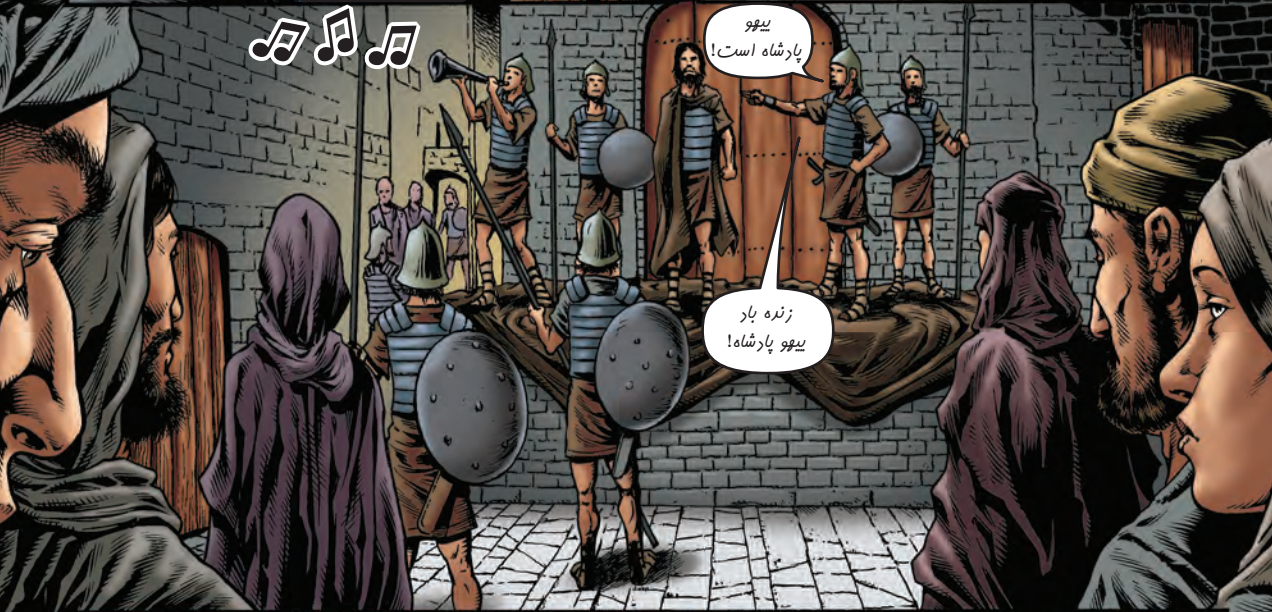
همه چی فوبه؟
اون مرد دیوونه چی
می گفت؟

فورتون
می دونین چی
می گفت.



بهمون بگو.

بهم گفت:
«فراوند می که: من تو رو به
پادشاهی اسرائیل مسح
می کنم.»

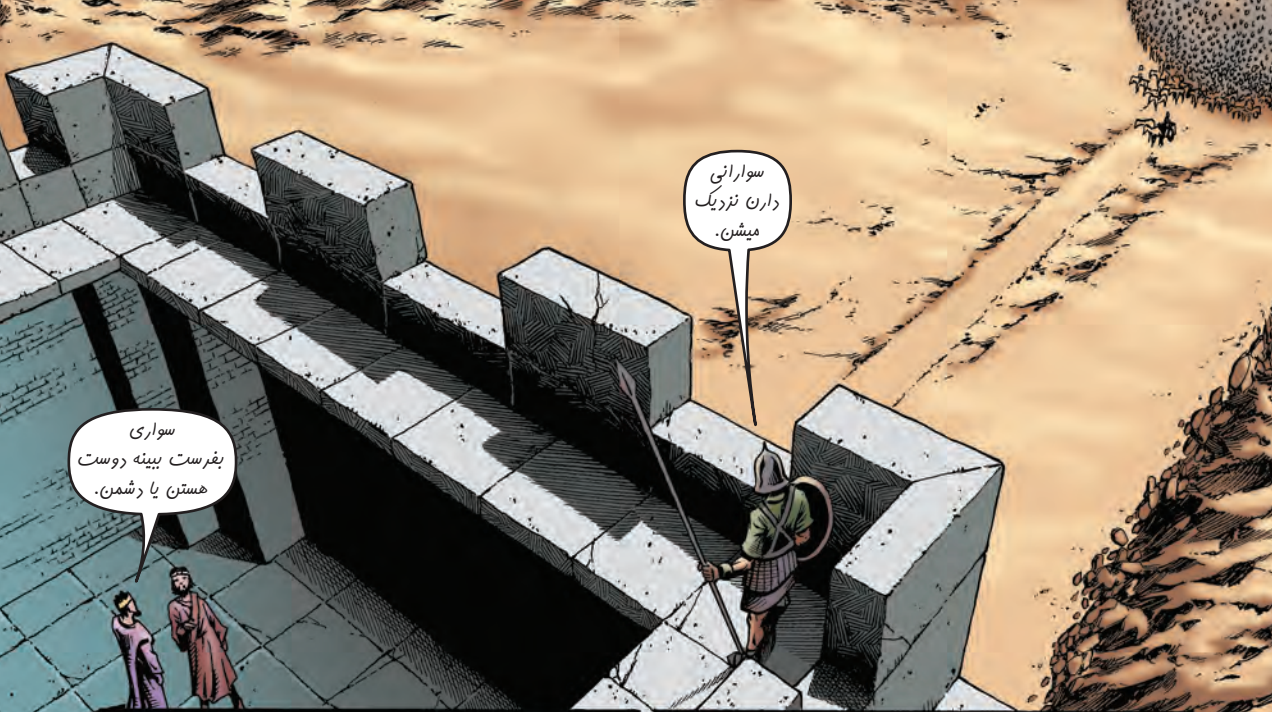


یهو
پادشاه است!

ز نره یار
یهو پادشاه!



اگر شما هم
موافقین اجازه نرین کسی
از شور خارج بشه که خبر به شور
بزرعیل برسه.
من همین الان
می رم اونجا.



سوارانی
دارن نزدیک
میشن.

سواری
بفرست ببینه دوست
هستن یا دشمن.



پیک رسیده
بعشون ولی نمی بینم که
برکرده.

دومین
سوار رو بفرستین.



پادشاه
می فواد برونه دوست
هستین یا دشمن؟

به تو ربطی
نداره. دنبال من بیا.



دومین سوار هم
بعشون رسیر ولی
برنگشته.

فرماندهی گروه مثل
یهو پسر نمشی ازابه اش
رو دیوانه وار داره می رونه.

ازابه منو
آماده کنین.



پادشاه می فواد برونه
دوست هستین یا دشمن؟

به تو مربوط نیست.
تدبیل من بیا.



یورام پادشاه اسرائیل و اخزیا پادشاه یهوذا
هر دو بیرون آمدند و به دیدن یسوع رفتند.
در زمین نابوت یزرعیلی دو گروه به هم رسیدند.

از در
صلح و دوستی
اومدی یهو؟

قطور از در صلح
و دوستی در پیام با تمام این
چادوگری‌ها و بت پرستی‌های
مادرت ایزابل؟



فیانت، اخزیا!



واااای!



برش دارین و
بندازینش تو زمین
نابوت یزرعیلی.

یارتون میار فراوند علیه افاب پی
گفته بود: «دیروز ریفته شدن فون
نابوت و پسرانش رو دیدم... قول
می‌دم که در همین زمین مجازات
کنم، کلام خدا اینو می‌گه.»

پس برش دار و طبق کلام خدا
بندازش تو اون زمین.



افزیا رو
هم بکش!



اختر با اینکه زخمی شده بود به
شهر مجبور فرار کرد و همان جا مرد
و در کنار پدرانش در اورشلیم
دفن شد.



اوضاع
مرتبه؟ زمری!...
ای قاتل سرورست؟*

کی با منه؟
چه کسی طرفدار منه؟

ا زمری یکی از
پادشاهان قبلی بود
که سلطنتش فقط هفت
روز به طول انجامید.
ایزابل با مسخره کردن
بیهو می خواست بگوید
که سلطنت بیهو هم
به همان اندازه کوتاه
خواهد بود.



در همین حین... ملکه ایزابل خودش را
برای ملاقات با بیهو آماده می کرد.



ولی وقتی بیرون رفتند تا دشت کنند، به غیر از جمجمه و استخوان‌های دست و پای ایزابیل چیزی دیگر پیدا نکردند.

حتی سگ‌ها هم دست‌هایی که این‌همه شرارت کرده رو نمی‌خورن.



چیزی از این زن نمونه فقط جمجمه و دست و پاهاش موندن.

این کلام فراست که توسط ایلپای نبی پیشگوی شره بود که جسد ایزابیل رو سگ‌ها در زمین یزرعیل خواهند خورد.



جسد ایزابیل مثل سرکین در زمین یزرعیل پراکنده می‌شه تا کسی نتونه بگه که «این ایزابیل است».





پس یهو نام‌های بی مقامات یزرعیل، بزرگان و سرپرستان پسران اخاب نوشت.



مسنول کاخ، فرماندار، بزرگان و سرپرستان در پاسخ این پیام رو دادن: «ما مطیع تو هستیم و هر کاری که بگی همون کار رو می‌کنیم. ما کسی رو به عنوان پادشاه انتخاب نمی‌کنیم. هر کاری صلاح می‌دونین خودتون بکنین.»

از
طرف
یک
نامه‌ی دیگه
بفرستین.



ییهو گفته ما پسران، ازابه‌ها، اسپ‌ها، اسلمه و شهرهای مستعلم پادشاه را در اختیار داریم.

ما باید یکی از بهترین پسران پادشاه را انتخاب کنیم تا جانشین پدرش بشود و برای تاج و تختش بماند.

اگر دو پادشاه نتوانستند در برابر او مقاومت کنند، ما چطور می‌توانیم؟



اونها سر شاهزاده‌ها رو آوردن.

سرها رو تا صبح در دو طرف دروازه‌های شهر بگذازین بمونه.



اگر طرف من هستین تا فردا همین موقع سر پسران و نوه‌های اخاب رو به یزرعیل بیارین.



فراکاری که
توسط ایلیای نبی
گفته بود انجام داد.

پس برونین که کلام فرا در
مورد خاندان اخاب به حقیقت
فواهر پیوست.

شما همه بی‌گناه هستید.
این من بودم که علیه سرورم
توطئه کردم و او تو کشتم. ولی
کی اینها رو کشته؟



در راه برگشت به سامره به
اعضای خامیل اخرا بر خورد کردند
و همگی آنها را نیز کشتند.



پس ییهو بقیه‌ی خاندان
اخاب را همراه بزرگان و دوستان
و نزدیکان و گهانش کشت.
او حتی یک نفر از زنده نداشت.

نه، من به
اخاب خدمت نمی‌کنم.
از چون من بگذر!



آه اینطوره،
دستت رو به من بره،
با من بیا و غیرت من رو برای
فراوند ببین.

و از آنجا به سامره رفتند، جایی که ییهو بقیه‌ی خاندان اخاب رو
طبق کلام فراوند که توسط ایلیای نبی گفته شده بود کشت.



و فتح از آنجا عبور کرد، به یهوداداب برخورد
که به استقبالش آمده بود.*

بله،
همایت می‌کنم.

ا یهوداداب رکابی بود و زندگیش طبق قوانین سخت گیرانه
موسی سراسر ریاضت بود.



افاق فیلی کم به بعل خدمت کرد ولی یهو بیشتر از اینها به بعل خدمت فواید کرد. تمام کاهنان و فرمکنزاران و انبیای بعل رو جمع کنین. مراقب باشین کسی یا نمونه، پون می‌فوام قربانی بزرگی برای بعل آماده کنم.



اعلام کنین تا همه برای پرستش بعل جمع بشن. هر کس که نیاز کشته می‌شه.



اگر یکی از این افرادی که اینجا هستن فرار کنه خودتون پای اونوا کشته میشین.



تمام خادم‌ان بعل آمدند. حتی یک نفر هم نماند کم نیامده باشد. همه در پرستگاه بعل جمع شدند و به هم آنها باسرت داده شد.

همه‌ها را نگاه کنید و مراقب باشید کسی از پرستندگان خدا اینجا نباشد. فقط پرستندگان بعل اینجا باشند.

برین تو
و همه رو بکشین،
حتی یک نفر رو هم
زنده نگذارین.



بیوو
فریمون داده!



ای بعل
ما رو نجات بده!!

وایایای!!
ههههههه!!



محافظین و اشراف جنازه‌ها را بیرون انداختند و
سپح وارد قسمت اندرونی پرستشگاه بعل شدند.

آنها ستون مقدس پرستشگاه بعل را بیرون آوردند و سوزاندند.



آنها ستون مقدس را نابود کردند.
پرستشگاه بعل رو خراب کردند و آنجا را
به آبریزگاه تبدیل کردند.



با اینکه یهو پرستشگاه بعل رو در
اسرائیل نابود کرد، ولی کاملاً از نگاهانی
که پر یحیی مرتکب می‌شد و اسرائیل
را به گناه کشیده بود، برنشت.
یعنی پرستش گوساله‌های طلایی در
بیت نیل و دان.

ولی به خاطر اینکه یهو کاری که خدا می‌خواست
با کاندان احاب بلند را به انجام رساند، خداوند
به او قول داد که فرزندانش تا چهار نسل بر
اسرائیل پادشاهی خواهند کرد.



در این زمان خدا خواست که از وسعت سرزمین اسرائیل کم شود و
سوریه بر قسمت‌های مختلف قلمرو اسرائیلی‌ها تسلط پیدا کند.

یهو ۲۸ سال بر
اسرائیل سلطنت کرد
و بعد درگذشت و به
اجدادش پیوست.

بعد از کشته شدن پسرش اخزیا، عتلیا (دختر اخاب و ایزابیل)، بقیه‌ی اعضای خانواده‌ی سلطنتی را کشته و خودش بتواند سلطنت کند.



اما یهو شیخ، خواهر اخزیا، یواش و پستار او را در اتاقی در معبد که همان پنجهان کرد.



عتلیا مدت شش سال حکومت کرد و در دوران حکومتش پرستش بعل را قانونی کرد.

و یواش همجنان در مخفی گاهش بود.



در سال هفتم یهو باداع که هاج، فرماندهان محافظین سلطنتی رو جمع کرد و با همی آنها پیمان بست.

همی آنها در معبد خداوند سوگند وفاداری خوردند.

فداوند همانطور که وعده داده بود نسل داوود را هفت کرد. این هم یواش، پسر اخزیا پادشاه که در زمان قتل عام ملکه عتلیا کشته نشد.





شما و دو گروه دیگر که روزهای سبت مرفعی هستن، مسلح باشین و از پادشاه محافظت کنین.

هر کس بختون نزدیک شر رو بکشین.

کنار پادشاه بمونین و هر جا میره همراهش باشین.



وقتی در این روز سبت برای انجام وظایف میرین، یک سوم شما باید از کاخ سلطنتی محافظت کنن، یک سوم از دروازه‌های سور و یک سوم دیگر از معبر.



ملکه علیا سرو صدا را شنید و بیرون آمد.

خیانت!
این خیانته!

یهو یاراع پادشاه را بیرون آورد و تاج بر سرش گذاشت و نسخه‌ای از قوانین موسی، یعنی عهدی که قوم با خدا داشتند را به دستش داد.



زنده
بار پادشاه!

زنده بار
پادشاهی نسل
داوود!



همه‌ی مردم شاری می‌کردند و شهر آرام بود
چون علیا کشته شده بود

همه‌ی قوم به پرستگاه بعل رفتند و مذبح و بت‌ها را
شکستند و میان، کهن بعل را در جلوی مذبح کشتند.



در سال ۸۳۶ قبل از میلاد
مسیح، یوآش پادشاه شد و
هر کاری که در نظر خداوند
درست بود انجام می داد
چون یهو یاداع به او آموزش
می داد. با این حال یوآش
پرستشگاه های بالا کی تیم ها
را که مردم در آنجا قربانی
می گذارندند و بخور می سوزاندند
را کاملاً خراب نکرد.

او به کاهنان دستور داد...

تمام کاهنان می توانند از
فزانة پول دریافت کنند و آن
پول را برای تعمیر و بازسازی
معبد خرج کنند.

ولی چند سال بعد از آن، همپشان
تعمیرات معبد به انجام نرسیده بود.



بعد یهو یاداع جعبه ای برداشت و سرپوش
آن جعبه را سوراخ کرد.

جعبه را جایی گذاشت که مردم از آنجا وارد معبد می شدند.



چرا هنوز تعمیر معبد بزرگ
تموم نشده؟

دیگه اجازه ندارین پولی از
فزانة بگیرین. تمام پول ها
رو برای تعمیر معبد باید
بپردازونین.

ما دیگه
هیچ پولی نمی گیریم و
معبد رو هم خودمون تعمیر
نمی کنیم.



توسط پول‌هایی که جمع می‌شد، برای
تعمیر معبد کارگر استخدام می‌کردند.

همه با امانت و درستکاری رفتار می‌کردند و
هیچ نیازی برای حاکم و کتاب نبود.



یهودیان ۱۳۰ سال عمر نکرد و به خاطر کارهای خوبی
که کرده بود در کنار پادشاه دفن شد.



ولی خیلی زود بعد از مرگ یهودیان...

قوانین یهودیان
ثیلی سفت و سفت بود.

اجازه نداد
روشن‌های قریبی او را، دست و
پای ما رو بسته نگه داره.

اجازه بدین به پرستش
اشره و بعل برگردیم.



به خاطر این گناهشون، خشم خدا بر
یهودا و اورشلیم برانگیخته شد.



قوانین یک شفص میده و
فدایی که نمی‌شه اونو دید رو
دیگه نمی‌فوایم!



با اینکه خدا انبیا را فرستاد قوم را دوباره نزد خدا برگردانند،
ولی قوم به حرف‌های آنها گوش نمی‌کردند.

روح خداوند بر زکریا پسر یهو یاراع که هج
قرار گرفت.

فرا می فرماید: «به خاطر
اینکه فرا را ترک کردید، خداوند
هم شما را رها می کند.

اینگونه یوکتس پادشاه با کشتن زکریا، پسر یهو یاراع
جواب محبت و وفاداریش را به او داد



ارام حمله کرد و تمام اشیای مقدس را به همراه
طلاهای معبد و ناخ سلطنت غارت کرد

خیلی زود...



پادشاه آرام رفت ولی در باران یوآش پادشاه به خاطر قتل
پسر یهو یاراع که هج او را در رخت خوابش به قتل رساندند.



او رو در آرامگاه
پادشاهان دفن
نکردند.

به خاطر گناهان یهوآخان خشم خداوند برانگیخته شد و پادشاه ارام را فرستاد و اجازه داد که قوم را تحت ستم قرار دهد.



یهوآخان پسر یهو، پادشاه اسرائیل بود.



امصیا، پسر یوآش سلطنت را در یهوذا به دست گرفته بود.

ولیع و قحط یهوآخان به حضور خدا دعا کردند
خداوند آنها را از دست پادشاه ارام رهایی داد.



از ارتش اسرائیل فقط پنجاه نفر سوار، ده ازاریه
و ده هزار پیاده نظام مانده بود.



یهوآخان پادشاه مرد و پسرش یهوآش جاننشین وی شد.



پادشاه به ملاقات الیسع نبی که روزهای
آخر عمرش را سپری می‌کرد، رفت. *

ای پدر!
ای پدرم! ای ازابه و
سوار اسرافیل!

تیرها و
کمانی بردار.

پادشاه دانست که خداوند از طریق الیسع قدرت
حقیقی اسرائیل در برابر دشمنانش هست.

یهوآش، پسر یهوآخاز پادشاه شرو و همچنین اجازه دارد
گوسه‌های طلایی پرستش بشوند.



تو پیکان فراواند هستی،
تیر پیروزی بر ارام! ارامی‌ها
را به طور کامل در افیق نابود
فرواهی کرد.



بنداز تیرو!



کمان رو به دست
بگیر.
پنجه‌ی رو به
شرق رو باز کن.

باید پنج یا شش بار به زمین ضربه می‌زدی تا بتونی ارام رو کاملاً نابود کنی.

ولی حالا فقط تا سه بار اونها رو شکست میدی.

ولی پادشاه فقط سه بار به زمین ضربه زد.

تیرها رو بردار. به زمین ضربه بزن.



بهنادر جانشین پدرش خزائیل پادشاه ارام شده بود. ولی فقط سه بار توسط یهوآش پادشاه شکست خورد. با این حال یهوآش نتوانست شهرهایی که به دست ارام افتاده بود را پس بگیرد.

ایسح مردو دفح شد.

مواکب ها هر سال در فصل بهار به اسرائیل حمله می کردند.

یک بار زمانی که مرده ای را دفح می کردند، گروهی از مهاجمین را دیدند و ترسیدند. پس جد مرده را در قبر ایسح انداختند و فرار کردند.

این...
این... این...
غیر ممکنه.

او
زندست!

قدرت خدا
حتی بعد از مرگ ایسح نبی
از طریق اون کار می کنه.



امصیا کانی که پدرش را کشته بودند،
اعدام کرد.



بعد از اینکه یهوگش پادشاه اسرائیل شد،
امصیا پسر یهوگش پادشاه یهودا شد. او از
کارهای پدرش پیروی کرد به جز خراب
کردن مکان‌های بلندی که همچنان
در آنها بت پرستی انجام می‌شد.



و ده هزار از ارمی‌ها را در دره‌ی نمک کشت داد.

مخبر از پیروزی‌ای که به دست آورده بود
پادشاه اسرائیل را دعوت به جنگ کرد.



بعد یک
هیوان وحشی که از
آنها می‌گزشت بوته‌ی
قار را زیر پاهایش
نگذمال کرد.



این پیام رو به امصیا
بردین... بوته‌ی قاری در لبنان
به درخت سدری پیام فرستاد:
«قدرت رو برای ازدواج به
پسر من بده.»



پیام شما رو بهوش می‌دم
سرورم! که از پیروزیش در
مقابل اردوم راضی باشه و تو
فونه‌ی خودش بمونه و دنبال
درس نگرده.

اما امصیا گوش نکرد و در جنگ با
پادشاه اسرائیل شکست خورد...



امصیا که پادشاه توسط قوم خودش کشته شد و قوم پسر شازده
ساله‌اش، یعنی عزریا که عزریا هم به او می‌گفتند را جانبدار او کردند.

... کسی که مقدار طلای کمی که بعد از
حمله‌ی پادشاه ارام مانده بود را هم غارت کرد.



حدود سال ۷۸۲ قبل از میلاد، یربعام (دوم)
پسر یهوآکت پادشاه اسرائیل شد.

همانگونه که یونس نبی پیشگویی کرده بود،
او تمام سرزمین‌های اسرائیل را دوباره تسخیر کرد.

بعد شلوم، که از
خانواده‌ی سلطنت نبود
پادشاه اسرائیل شد ولی
فقط یک ماه سلطنت کرد.

بعد از او پیرش یعنی
زکریا جانشین او شد
که او هم راه پیرش را
ادامه داد و فقط شش
ماه سلطنت کرد.

ولی کتاب‌های هوشع و عاموس اینگونه گزارش می‌دهند
که قوم اسرائیل آنطور که شایسته بود شکرگزار فیض و رحمت خدا
برای نجات ایشان از دست دشمنان نبودند.

یربعام دوم و قوم هر چه کار بد بود
در نظر خداوند انجام دادند.

ماخیم که احتمالاً یک
فرمانده‌ی ارتش بود،
شلوم را به قتل رساند و به
جای او بر تخت نشست.

ماخیم خیلی بی‌رحم بود.

وقتی مردم شهر تفصح حاضر شدند که
تلیع او بشوند، ماخیم برای اینکه درس
عبرتی به دیگران داده باشد، بشم ششم
همه‌ی زنان حامله را پاره کرد.

تغلت فلاس در خواست باج کرد و ماخیم پادشاه
به زور از تمام ثروتمندان اسرائیل، نقره
پنجاه تکه نقره باج گرفت.



در سال ۷۴۳ قبل از میلاد
میخ تغلت فلاس، امپراطور آشور،
اسرائیل را اشغال کرد.



در مجموع سی و هفت تن نقره به
تغلت فلاس داده شد.



امپراطور آشور ماخیم را به عنوان نماینده کی خودش در آنجا گذاشت.

پس فحق به دست
هوشع کشته شد.

هوشع نوزدهمین
و آخرین پادشاه
اسرائیل باسکان بود.



بعد از مرگ ماخیم، پسرش
فحق پادشاه شد.



ولی او توسط یکی از درباریان به نام فحق کشته شد.
فحق بعد از فحق پادشاه اسرائیل شد.



تا زمانی که تقابلت فلاسیر پادشاه بود
هوش به او وفادار ماند. ولی وقتی
شلمسار پنجم جانشین پدرش شد
دوباره به دست آورد و برای این
هدف با مصر وارد مذاکره شد.



پادشاه جدید آشور، سارگون دوم،
اهالی دیگر سرزمین‌های اشغال خود
را در اسرائیل ساکن کرد.



وقتی در نهایت سرزمین
اسرائیل را اشغال کرد
پادشاه آشور، هوشع را به زندان
انداخت و تمام اسرائیلی‌ها را
به آشور تبعید کرد.



چون به کمک مصری‌ها امید بسته بود
از پرداخت خراج سالانه خودداری کرد.
شلمسار به خاطر این کار به مدت سه سال
سامره که پایتخت اسرائیل بود را محاصره کرد.

ولی چون این اقوام جدید خدایان را پرستش
نمی‌کردند، خدایان شیهرها را در میان ایشان فرستاد و
به این ترتیب عده‌ای از آنها کشته شدند.



خبر این ماجرا به گوش
سارگون پادشاه رسید.



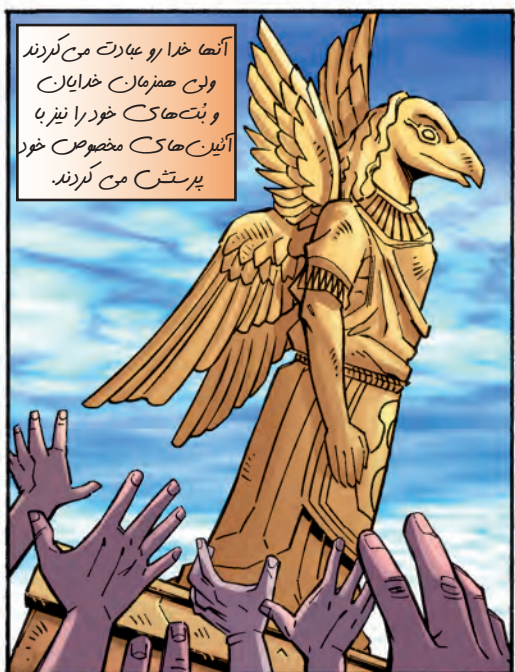
یکی از کاهنان اسرائیلی رو
که اسیر کردیم بفرستین اونها
تا شریعت خدای اون سرزمین
رو به مردم تعلیم بده.



کسانی را که در
شهر سامره ساکن کردید از قوانین
خدای اون سرزمین خبر نداشتن.
به همین خاطر شیرها رو پیششون فرستاد و اونها
رو کشت. چون اونها از شریعت خدای اون
سرزمین پیروی نمی کردن.



پس یکی از کاهنانی که از سامره تبعید شده بود به بیت نیل
برگشت و به آنها یاد داد که چگونه خدا را پرستش کنند.



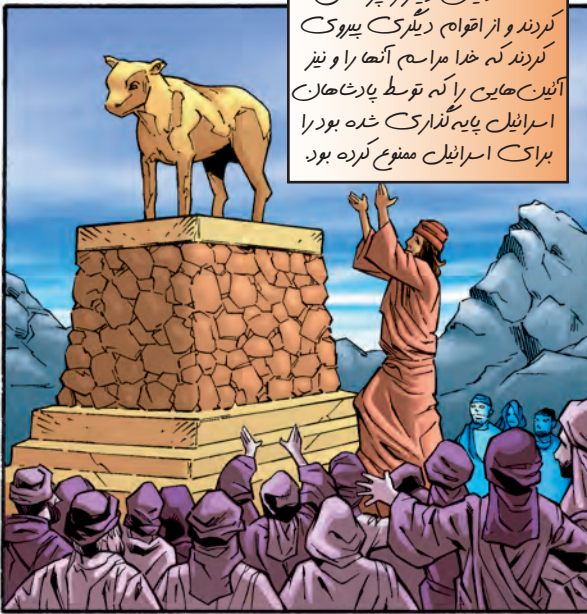
آنها خدا رو عبادت می کردند
ولی همزمان خدایان
و بت های خود را نیز با
آنها می پرستیدند و مخصوص خود
پرستش می کردند.



ولی اهالی آن
سرزمین ها که در اسرائیل
ساکن شده بودند برای
خودشان خدایان ساختند و
در مکان های بلند اطراف
سامره برای خدایانشان
پرستگاه هایی بنا کردند.

بابل ها بت نهنگان، خدای سرزمین مردگان را می پرستیدند و اهالی سفرایم
فرزندانشان را برای خدای خود در آتش قربان می کردند.

آنها خدایان دیگر را پرستش کردند و از اقوام دیگر پیروی کردند که خدا مراسم آنها را و نیز آیین‌های را که توسط پادشاهان اسرائیل پایه‌گذاری شده بود را برای اسرائیل ممنوع کرده بود.



همه‌ی این اتفاقات به خاطر این واقع می‌شد که پس از آنکه او آنها را از مصر و سلطه‌ی فرعون نجات داد اسرائیلی‌ها نسبت به خداوند خدای خود گناه کردند.



آنها مانند ملت‌هایی که خدا از سر راه اسرائیل برداشته بود در مکان‌های بلند بخور می‌سوزانند و این موضوع خشم خداوند را برافروخته بود.



آنها کارهای مخفیانه‌ای علیه خداوند خدای خود انجام می‌دادند که اصلاً درست نبود، مثل برپایی ستون‌های مقدس حجاری شده برای بت‌اش.



پس خدا خلیج از دست اسرائیل عیبانی بود و آنها را از حضور خود بیرون راند.

فقط طایفه‌ی یهودا باقی ماند، البته حتی یهودا نیز فرامین خداوند خدای خود را انجام نداد.



آنها احکام خدا و عهدی که با ایشان برقرار کرده بود را رد کردند.



آنها از بت‌های برج‌ارزش پیروی کردند و خودشان هم بت‌ارزش شدند.



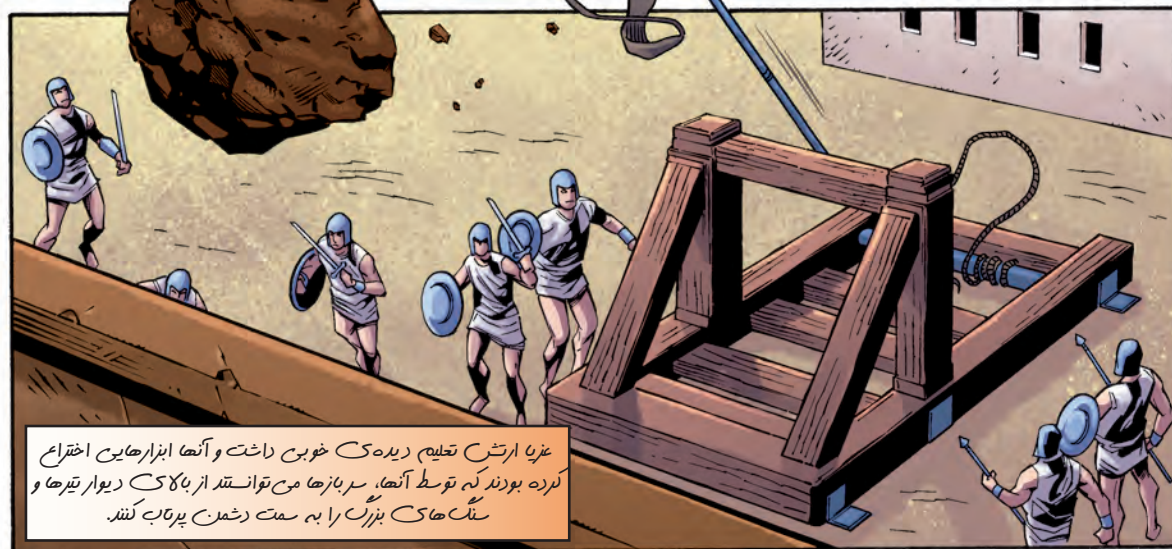
او در تمام مدت که زکریا زنده بود مطیع خدا بود.
همانطور که زکریا به او تعلیم داده بود، خدا ترس بود.

تا زمانی که مطیع
خدا بود، خداوند او را
پیروز کرد.



و حتی یزبعام، پادشاه اسرائیل بود، عزریا
(که به او عزریا هم می گفتند) پسر امصیا، پادشاه یهودا شد.

و حتی به پادشاهی رسید مثل پدرش،
هر کاری که در نظر خدا نیکی بود به انجام رساند.



عزریا ارتش تعلیم دیده‌ی داشت و آنها ابزارهایی اختراع
کرده بودند که توسط آنها، سربازها می توانستند از بالای دیوار تیرها و
سنگ‌های بزرگ را به سمت دشمن پرتاب کنند.



عزریای کاهن و هشتاد کاهن شجاع دیگر جلوی پادشاه ایستادند.

عزریا، تو
فوق نداری برای
خدا بخور بسوزونی.



ولی بعد از اینکه عزریا قدرت گرفت، غرورش باعث سقوط او شد.

چون وفادانه عمل نکرد و وارد معبد خداوند شد
تا روی قربانگاه بخور بسوزاند.



من پادشاهم!
هر جایی دلم بقوار
میرم و...



بقور سوزوندن فقط وظیفه‌ی کاهنانی
است که از نسل هارون هستند و برای این کار
تقدیس شده‌اند.

این مکان مقدس رو ترک
کن و از این به بعد خدا تو رو
برکت نخواهد داد.



می‌تونم
هر چور که دلم می‌خواد
خدای اسرائیل رو
پرستش کنم!

عزیزای پادشاه ...
خدا مبارزاتت کرد.

بزام گرفتین!



عزیزای پادشاه تا پایان عمرش جزام داشت
و در خانه‌ای جداگانه زندگن می‌کرد و از وارد
شدن به معبد خداوند منع شده بود. در این مدت
پسرش یوئام مملکت را اداره می‌کرد.



آنجا او را مجبور کردند تا از معبد
خارج شود. پادشاه با عجله از
معبد خارج شد چون خداوند او
را به جزام مبتلا کرده بود.

بعد از مرگ یوتام، پسرش آهاز جانشین او شد و کارهایی را که در نظر خدا بد بود انجام می‌داد. حتی پسرش را به عنوان قربانی سوختن، قربانی نکرد.

اووونق!
اووونق!



وقتی پادشاه ارام و پادشاه اسرائیل به او حمله کردند، هر چه طلا و نقره در معبد باقی مانده بود به آشوری‌ها داد تا او را نجات دهند.

آهاز پادشاه بت‌پرستش را به اورشليم وارد نکرد. حتی از کاهن اعظم خواست که قربانی‌های شیبه قربانگاه آشوری‌ها باز نماند. قربانی‌هایی که خدا به موسی داده بود را بگیرد.



او تغییراتی در معبد ایجاد کرد و از طریق اجرای آیین‌های مذهبی به شیوه ک نفران، فال بینی می‌کرد.



بعد از مرگ آحاز، پسرش حزقی جانبدار او شد.

او به خدا ایمان داشت و تمام ستون‌های اشرفه را در نعل سرزمین اسرائیل از بین برد.



او مار برنزی‌ای که موسی ساخته بود را از بین برد.

اسم مار برنزی نخشان بود و مردم آن را می‌پرسیدند.



بعد از ۱۴ سال، سنحاریب پادشاه آشور شهرهای مستعظم یهودا را اشغال کرد.

حزقی به سنحاریب قول داد که به او خراج بپردازد...



او در هر کاری که می‌کرد پیروز بود چون خدا با او بود.



۱۱ تن نقره و ۱ تن طلا. این تمام منابع مالی بود که در خزانه‌ی سلطنت وجود داشت. او حتی طلاهایی که درهای معبد با آنها پوشانده شده بود را کند و به پادشاه آشور داد.

وقتی حزقیاء علیه آشور شورش کرد، پادشاه آشور فرماندهان
عالم رتبه‌اش را با لشکر بزرگی به اورشلیم فرستاد.

در باران حزقیاء برای خوش آمدگویی
به آنها بیرون رفتند.



به مصر
امیر بستی؟ مصری که
مانند نی می‌مونه که به درد
چوب‌پرستی هم نمی‌فوره چون
می‌شکنه و به دست کسی که
بوش تکیه کرده فرو می‌ره؟
یا به خداوند خدای خودت
اعتماد کردی؟

فرایی که حزقیاء پرستشگاه‌ها
و قربانگاه‌های بالای
تپه‌هاشون رو خراب
کرده؟ *

این قربانگاه خداوند نبود
که حزقیاء خراب کرده بود، بلکه
مکان‌های بلندی که خدایان دروغین
بعل و اشیره پرستش می‌شدن رو
نابود کرد.

به حزقیاء بگین پادشاه ما می‌پرسه منظور و
به چه کسی توکل کردی؟

به کی تکیه کردی
که داری علیه من شورش
می‌کنی؟



با سرور من مذاکره
کن: من بهت دو هزار تا
اسب میدم، البته آله بتونی
براشون سوار پیدا کنی!

تو حتی نمی‌تونی با
پایین‌ترین درجه دارهای ما
بپنجگی و انتظار داری مصر
بهت کمک کنه؟





گذشته از
اینها فداونر فودش به من
گفت که به این کشور حمله کنم
و نابودش کنم.

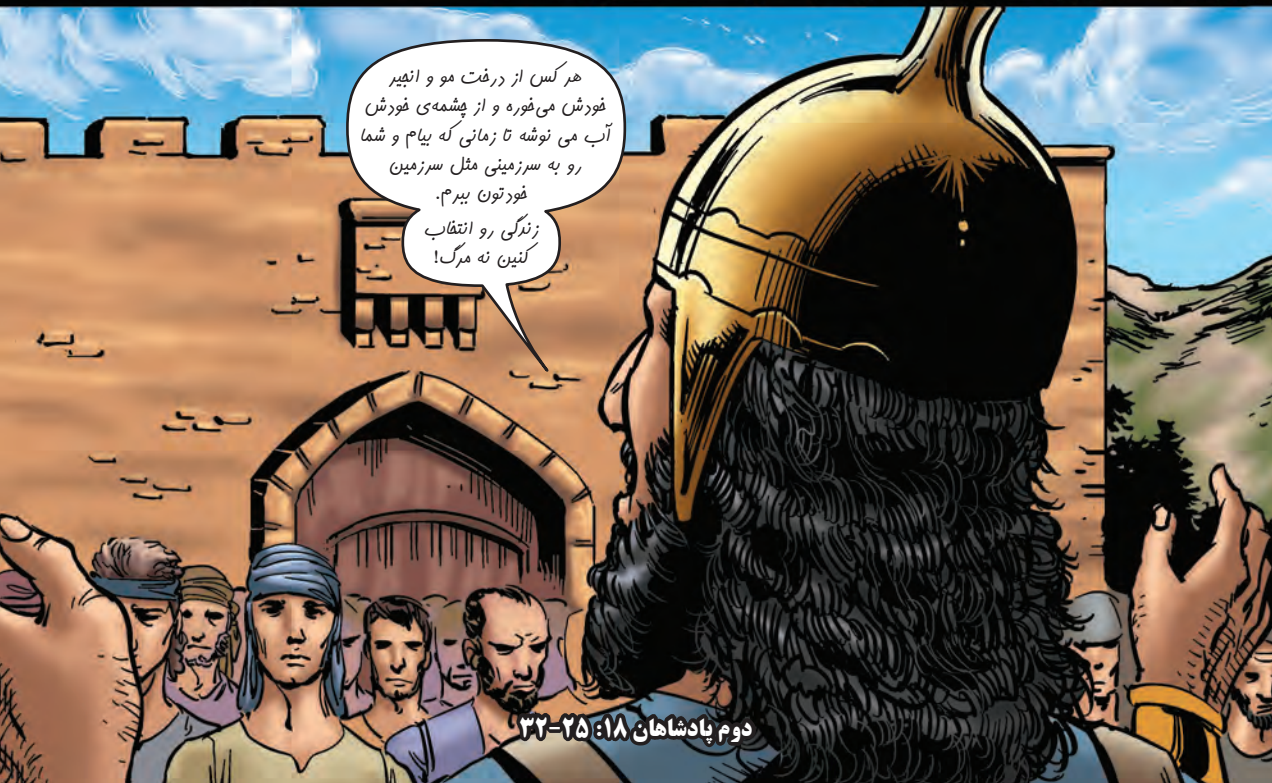
لطفاً با ما به زبان آرامی
صحبت کن چون ما اونو
می فهمیم.

به عبری حرف نزن
چون مردم می شنون.



این پیام فقط
برای پادشاه نیست برای مردم
هم هست. چون اونها هم مانند شما
مرفوع فودشون رو فواهند فورر و
اذرار فودشون رو فواهند نوشید.

سفنان
امپراطور بزرگ آشور
رو بشنوی!
سفاریپ
پادشاه میگه با من
صلح کنین و پیش من
بیاین.



هر کس از درخت مو و انبیر
فودش می فوره و از هشمهی فودش
آب می نوشه تا زمانی که پیام و شما
رو به سرزمینی مثل سرزمین
فودتون بیرم.

زندگی رو انتقاب
کنین نه مرگ!



وقتی مز قیا به شما میگه:
«فراوند ما رو نجات می‌ده»
داره شما رو فریب میده.

آیا تا حالا هیچ خدای
دیکه‌ای سرزمینش رو
از دست امپراطور آشور
نجات داده؟

فرمانده این سفنات رو از طرف سفاریب اعلام کرد.



برین این پیام
رو به اشعیا بدین: «امروز روز
ممصیته... مثل زنی هستیم که قدرت
زایمان کردن نداره.»*۱

۱ دریدن ردا نشانه‌ای
از ممصیت بزرگ و عزاداری
است.



شایر فراوند
این سفناتی که پادشاه برای
اهانت به خدای زنده زده رو
پشتونه و پادشاه رو میازات
کنه.
برای بازماندگان ما به
درگه فرا دعا کن.



فراوند می‌که از سفتان کفرآمیز زیر
دست‌های امپراطور آشور تفرسین.

امپراطور آشور گزارش می‌دهد در یافت
فواهد کرد که باعث میشه به سرزمین
فودش برگرده و هن در کشور فودش
اونو می‌کشه.



سنقاریب پیام دیتری
فرستاد...

نگذارین فرایی که بهوش
تکیه کردین فریتون بره. اون الکی
میگه اورشلیم به دست هن تسلیم
نفواهد شر.

هتما شنیدین با کشور های
دیگه چکار کردیم؟ پادشاه اون
کشورها الان کجان؟



ای فراوند
فرای اسرائیل که در میان
فرشتگان بر تفت نشسته‌ای، تو تنوا فرای
تمام ممالک این جهان.

ای فراوند به من گوش بره و بشنو،
پشمانت را باز کن و ببین. به سفتانی که
سنقاریب برای توهین به فرای زنده
می‌گوید، گوش بره.



درسته که
امپراطور آشور تمام این
ملت‌ها و سرزمین‌هاشون رو
تا بود کرده.

ولی اکنون، فراوند فرای ما،
ما رو از دست اون نجات بره. تا تمام
سرزمین‌های جهان برونن که تو تنوا
فرایی، فراوند.

اشحیا پیام خدا را به خرقه داد.

«دعاهات را در مورد سفاریب شنیدم.»

«این است کلامی که فراعنه درباره‌ی او گفته:»

تو به قدوس اسرائیل
توهین کردی و کفر گفتی!

در ایام گذشته من
به تو قدرت دادم تا شهرهای
مستکلم را ویران و با خاک
یکسان کنی.

ولی من می‌دانم که
تو کجا هستی و آمد و رفتت دست
من است... گستاخی تو به گوش من
رسیده... و میبورت می‌کنم از راهی
که آمده‌ای برگردی.

از اورشلیم
باقیمانده‌ای و خادار
بلند فواید شد.

غیرت فراعنه
قادر مطلق این وعده را
عملی فواید کرد.

امپراطور آشور به این
شهر قدم فواید گذاشت.
و از راهی که آمده،
بر فواید گشت.

من از این شهر دفاع
می‌کنم، به فاطر فودم و خدمتگذارم
داوود از این شهر حفاظت
می‌کنم.



در آنگ شب فرشته‌ی خداوند صد و هشتاد و پنج هزار نفر
از سربازان اردوی آشوری‌ها را کشت.

صبح روز بعد وقتی مردم بیدار شدند
همه‌جا را اجساد پوشانده بود.

سفارید اردوگاه را ترک کرد
و به نینوا برگشت.

تا آنکه یک روز وقتی در پرستگاه خدای خودش نیروی مشغول
پرستش بود پسرانش ادرملک و شرآصر با شمشیر او را به قتل رساندند.



آنها به سرزمین آزارات فرار کردند و آسرحدون جانشین پادشاه شد.

خرقیه بیمار شد و اشعیای نبی به ملاقاتش رفت.

این است کلامی
که خداوند می‌فرماید: «کارهایت را
سر و سامان بده چون تو قرار نیست خوب
شوی و خواهی مُرد.»

قبل از اینکه اشعیای از حیاط میانه کُخ
عبور کند، خداوند با او صحبت کرد.

برگرد و به خرقیه بگو: «من
دعا تو را شنیدم و
اشک‌هایت را دیدم. تو رو شفا
می‌دهم. در روز سوم بلند شو به
معبد خداوند برو.»

خداوند را به یاد
بیاور که ظهور با وفاداری و با
تمام قلبم در حضور تو گام برداشتم
و هر چیزی را که در نظر تو نیکو بود
انجام دارم.

خداوند
می‌فرماید: «من ۱۵ سال به
عمر تو اضافه می‌کنم. تو و این
شهر را از دست امپراطور آشور
نجات می‌دهم.»
«به خاطر خودم و به
خاطر خدمتگزارانم راوود از
این شهر دفاع می‌کنم.»



فمیری از
انجیر درست کن.

نشانه‌ی
شفای من از طرف
فراوند چیست؟



فراوند
نشانه‌ای به تو خواهد داد
تا مطمئن شوی وعده‌ای که داده
است، را عملی می‌کند.
«آیا می‌خواهی سایه‌ی روی پلّه‌ها
ده پلّه عقب برود یا جلو؟»



فیلی
رفته که سایه جلو
بره، پس سایه ده پلّه
به عقب برگردد.



اشیا پیش خدا دعا کرد و فراوند ده پلّه سایه را از روی
پلّه‌های کسح سلطنتی به عقب برد.

پادشاه بابل شنید که حزقیل بیمار شده است
پس نامه و هدایایی برایش فرستاد.

حزقیل هر چه که در کاخ و در خزانه‌های سلطنت بود
به فرستاده‌های پادشاه بابل نشان داد.



اون مردها
چی می گفتن و از کیا
اومده بودن؟

از سرزمین دوری
اومدن ... از بابل
اومدن.



در کاخ تو
چه چیزهایی دیرن؟

همه چی
چیزی در کاخ نبود که
بهشون نشون
نداده باشم.



«بعضی از پسران تو تازه
فواهدن شد و در کاخ پادشاه بابل
فرمت فواهدن کرد.»

کلام فراوند
که گفتی نیکوست.

در زمان من
که صلح و امنیت
برقراره، ملکه نه؟

کلام فرا رو
بشنو: «زمانی فواهد رسید که هر
چیزی که در این کاخ هست و هر چیزی
که نیاکان تو تا به امروز جمع کردن به بابل
همل فواهد شد.»

«هیچ چیزی باقی
نفواهد مانده.» فراوند
اینطور می گوید.



بعد از مرگ حزقیا پسر ۱۲ ساله اش یعنی منسی جانشین او شد و ۵۵ سال حکومت کرد. او هر کار ناشایستی را که می توانست به انجام رساند. او از کارهای اقوامی که خداوند از سر راه قوه اسرائیل برداشته بود پیروی می کرد.

او مکانهای بلند را که پدرش خراب کرده بود، از نو ساخت و حتی الهه های اشتره را نیز در معبد خداوند قرار داد.

این کار در حضور خداوند متعال برابر با کفر است.

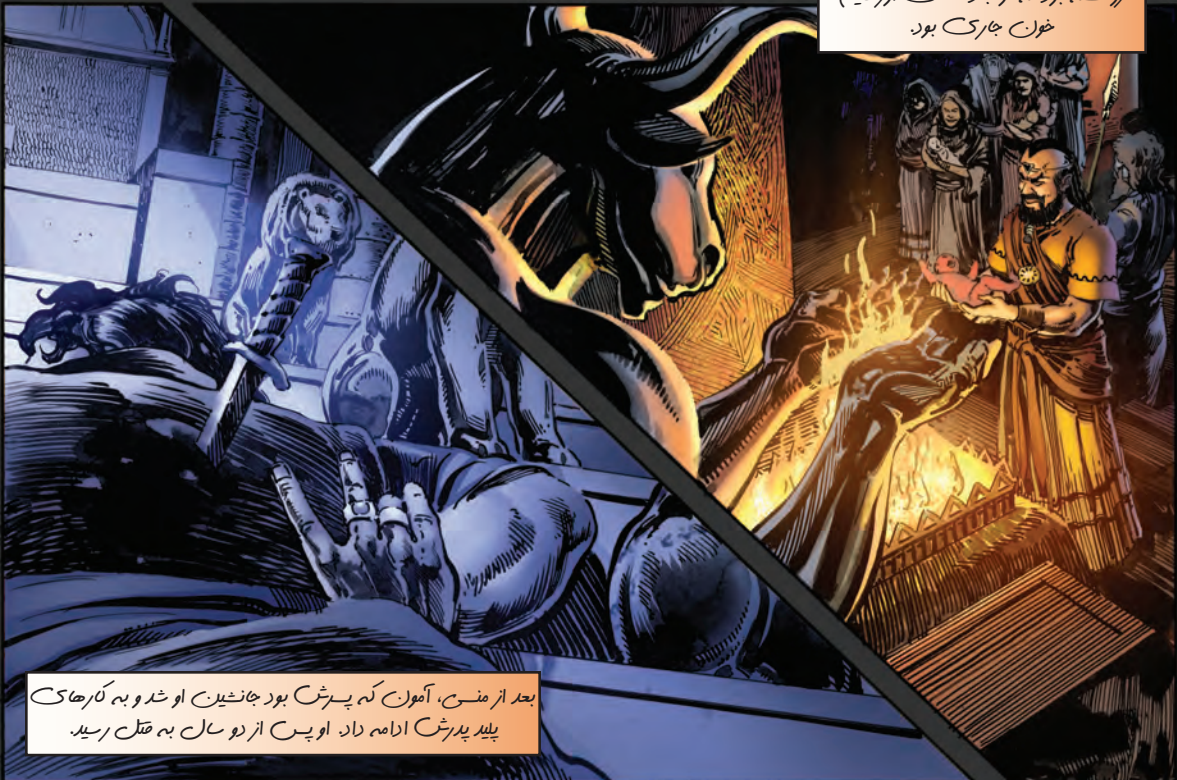
خداوند نبی ها را فرستاد.

منسی حتی از اموری ها که در دوران های قبل از او زندگی می کردند هم کارهای بدتری کرد. او یهودا رو با بت هایش به گناه کشانید. خداوند خدای اسرائیل می فرماید: «هتان بلایی بر سر اورشلیم و یهودا می آورم که هرکس بشنود لرزه به تنش بیفتد.

پدر احمق، ما از پادشاهی منسی راضی هستیم.



علاوه بر اوان منسی او نقد مردم بی گناه رو کشته بود که تو جاده های اورشلیم خون جاری بود.



بعد از منسی، آمون که پسرش بود جانشین او شد و به کارهای پلید پدرش ادامه داد. او پس از دو سال به قتل رسید.

پادشاه بعدی از سال
۶۴۰ تا ۶۳۰ قیل از میلاد
بر یهودا سلطنت کرد.

در طول این مدت قدرت جهان از
آشورک‌ها به بابلی‌ها منتقل شده بود.

یوشیا، پادشاه مقاومتی بود.

وقتی به سن جوانی رسید کارگرها را
به معبد خداوند فرستاد تا قیمت‌هایی که
تعمیر نشده بود را تعمیر و بازسازی کنند.

آنها در معبد چیزی پیدا
کردند که پادشاه را برای
همیشه عجز کرد.

سرورم،
ما تورات موسی رو
پیدا کردیم.

منسی و پادشاهان قبل از
او نسخه‌های رونوشت تورات را
از بین برده بودند ولی ما نسخه‌ی
اصلی را پیدا کردیم.

در هشت سالی به سلطنت رسید
و با تمام قلبش از خدا پیروی
می‌کرد.

ما تمام این
کارهای ناشایستی که فراوند
گفته باعث فشمش میشه رو
انجام داریم!

جرور

۱ دریدن ردا نشانه‌ای از مصیبت
بزرگ و عزاداری است.

پس حقیقتی که هرج و مرج و چند نفر دیگر
پیش حمله که نیت بود رفتند.

به
مردی که شما رو
پیش من فرستاده
اینو بکین...

برین و برای من و قوم در مورد
هیزهایی که در این کتاب نوشته از
فراوند پیر سین.

فشم فراوند عظیمه چون ما تا
اطاعتی کردیم.

فراوند فرای اسرائیل
می فرماید: «من بر سر این ملان و
سالکینش بلایی فواهم آوردم، مطابق
آنچه که پادشاه یهودا در کتاب خوانده،
چون آنها مرا ترک کردند و فشم مرا با
بت‌هایی که به دست خودشان ساختند
برافروخته کردند.»

«فشم من
که علیه این ملان
برافروخته شده و فاموش
نخواهم شد.»
ولی به پادشاهی
که شما را فرستاده بگوئید:
«این کلامی که شنیدی، کلام
فراوند فرای اسرائیل
هست.»

«به فاطر اینکه قلبت با این
کلام بود و فروتن شدی، و به فاطر
اینکه لباست را دریدی و در حضور من
اشک ریفتی، من دعای تو رو شنیدم.
فراوند اینطور می گوید.»

«تو در آرامش فواهی
مُرد، و هیچ کدوم از این
بلاهایی که بر این ملان نازل
می کنم رو نخواهی دید.»



پادشاه همگی مردم، از کوچک و بزرگ را جمع کرد.

و تمام قوانین و فرامین کتاب عهدی را که خدا به موسی داده بود برای آنها خواند.



ما برکت تو را می‌فواهیم نه لعنت را.

هیچ بیتی نباید در بین ما وجود داشته باشد.

من و تمام قوم از کلامی که توسط فرشتگزارت موسی بیان کردی پیروی فواهیم کرد.

او تمام بت‌هایش را که در معبد قرار داشت سوزاند.



تمام طایف‌هایش را اخراج کرد.



یوشیا پرستشگاه توفت را از بین برد یعنی جای که مردم فرزندان‌شان را قربانی می‌کردند. ۱*

۱ توفت به معنیه طبل هست. به آن مکان، وادی توفت می‌گفتند چون کاهنان آن همیشه مشغول طبل زدن بودند تا صدای نوزادانی که در آتش قربانی می‌شدند شنیده نشود.



او مکان سکونت لواط‌ها و زنانی که برای اشره باس می‌باشند را نیز خراب کرد.



این قبر مرد
فرایی از یهوداست که تمام
کارهایی که شما علیه قربانگاه
بیت نیل انجام می‌دهید را
پیشگویی کرده بود.

این مقبره‌ی کیه؟



همچنین بتی که یربعام ساخته بود و قوم را
توطئه آن به گناه کشیده بود نیز خراب کرد.

آن را
سوزانید و فاکستر کرد.

سیصد سال قبل...



ای قربانگاه، ای قربانگاه!
این چیز نیست که فراوند می‌فرماید:
«پسری به نام یوشیا از نسل داوود
متولد خواهد شد.»

«روی تو کاهنان مکان‌های
بلند را که اینجا قربانی
می‌گذاشتند، قربانی خواهد کرد
و استخوان‌های انسان روی تو
خواهد سوخت.»



یوشیا و قوم عید فصیح را به گونه‌ای
جشن گرفتند که در طول مدت ۴۰۰
سال که قوم اسرائیل به سرزمین
وعده آمده بودند، آن گونه جشن
گرفته نشده بود.

یوشیا در نبرد کشته شد ولی هیچ پادشاهی به اندازه‌ی او به آنچه
که در کتاب تنبیه در مورد پادشاه توصیف شده، نزدیک نبود.

ولی حتی این پادشاه عادل نیز نتوانست کاری کند که خشم خدا از گناه عظیم منس برنگردد

نکوه فرعون مصر برادر بزرگتر یهوآکاز ایاقیم را به عنوان نماینده کی خودش بر تخت نشاند.



و برای نشان دادن اقتدارش اسم او را به یهو یاقیم تغییر داد

پریوشیا، یعنی یهوآکاز به مدت سه ماه سلطنت کرد و هر کار ناشایستی که می توانست در نظر خداوند به انجام رساند.



نکوه که فرعون مصر بود او رو به زندان انداخت و او در زندان ارتش فرد



و لوح در سال ۶۰۲ قبل از میلاد مسیح، یهو یاقیم پادشاه نصیحت اریسای نبی را نادیده گرفت و علیه پادشاه بابل شورش کرد.

خداوند بابل ها، ارامی ها، موآبی ها و عمونی ها را فرستاد تا یهو دا رو نابود کنند.

به خاطر نگاهان منی، و ریختن خون بی نگاهان، خدا آنها را از حضور خودش راند.

یهو یاقیم فرد و پسرش یهو یاکین در سن هجده سالگی جان شین او شد.



در سال ۶۰۵ قبل از میلاد نیوکدنصر پادشاه بابل به یهو دا حمله کرد و یهو یاقیم رو خراج گزار خودش کرد.



او اسیران را به بابل برد و دانیال جوان و دوستانش هم در بین آنها بودند.

نیوکدنصر تمام خزانه را با خودش برد
و ظروف طلائی که برای پرستش
در معبد اسفاده می شد را از بین برد.

او تمام جنگجویان، مأموران، صنعتگران و
آهنگران را اسیر کرد و با خودش برد و به غیر از
فقرا کسی دیگه در سرزمین باقی نماند.



در سال ۵۹۷ قبل
از میلاد، نیوکدنصر
برای بار دوم به
یهودا حمله کرد.



وی اورشلیم را محاصره کرد و
یهودائین خودش را همراه با
خانواده و دربارانش به پادشاه
بابل تسلیم کرد.

یهودائین درست مانند پدرش هر چه
در نظر خوانند پیدا بود به انجام رساند و
قوم را از پرستش خدا دور کرد.



او عمومی یهودائین یعنی متبی را بر تخت
نشاند و اسم او را به صدقیا تغییر داد.

ولی صدقیا هم به کارهای ناشیست ادامه داد
و علیه حکومت بابل نیز شورش کرد.



با حمایت
هفرا، فرعون مصر، می توانی
پیروز بشی و به اون الاغ بابلی رنگه
فراج ندی. *

ا به احتمال زیاد صدقیا تحت تأثیر هفرا نوه نکوه فرعون
مصر می خواست آن کار را انجام دهد.

در سال ۵۷۹ قبل از میلاد، نبوکدنصر ارتش خود را برای مقابله به اورشلیم اعزام کرد.

نیوزادان که فرماندهی ارتش او بود معبد، ک‌خ‌های سلطنتی و تمام خانه‌های اورشلیم را به آتش کشید.



صدیق و سر بازانش در شب فرار کردند ولی نبوکدنصر آنها را در ربه دستگیر کرد.



او تمام پسرانش را در جلوی پشمان صدقیا کشت تا بتوانند قدرت بگیرند و زمانی علیه بابل شورش کنند... بزارین این آخرین چیزی باشه که ببیند درست قبل از اینکه شمشه‌اش رو از کاسه در بیارین.

همانگونه که خدا بارها به رهبران و قوم همدار داده بود، «اگر از من رو بگردانید، آنگاه این زمین، شما رو به بیرون تق خواهد کرد.»



قوم به بابل تبعید شدند و این آغاز هشتاد سال زندگن در تبعید بود.